

دیدگاه سید احمد فرید و هم‌اندیشانش  
جمله به بود و رابطه آن با جمیع و غرب هم‌واره  
از مباحث مورد نزاع در جامعه روشنفکران ایرانی  
برده است. هر آخرین نمونه از این مخالفت‌ها  
می‌توان به پرخش هیدالگویم سروروش نسبت به  
اعتقادات دکتر فرید اشاره کرد. سروروش فرید  
را نسبت به یهود و غرب خشونت‌گرا و بی‌منطق  
مردمی کرده است (۱).

به نظر می‌رسد از نگاه فرید یهودیان به آدسته  
تقسیم می‌شوند که دسته اول ملتزم به موسویت  
هستند و گاهی محسوب می‌شوند اما دسته دوم  
از موسویت دفاع نمی‌کنند و به سوی عقل لاتیک  
یعنی عقل منتج عقلی می‌روند و می‌گویند تا  
و بهره‌گیری از هوش خود آثار خدا را در همه  
ساخت‌های زندگی از میان ببرند (۲). از این منظر  
یهودیان خودنویسان و ظلم‌ترده و نهان‌روشن  
بندگال، همان گروه دوم هستند که لغت کفر  
را بر دوش دارند و مظهر کفر و بی‌لطافتی خدا در  
دوره تاریخی ما به حساب می‌آیند. دکتر فرید  
ضعیت و سرکشی این طیف را مورد بازکاوی  
و تحلیل تاریخ‌شناسانه خود قرار داده است.

سید احمد فرید معتقد است پیش از آنکه به  
مشاهدات عینی درباره یهودیان توجه شود باید  
از ریشه فلسفه تاریخ و به شکلی عمیق به تحلیل  
چاپ‌گاه «یهود» در جهان پرداخت. او از فلسفه  
تاریخ به خدائشناسی تاریخی و بعد علم الاسما  
تاریخی می‌رود و مشاهده می‌کند که بسیاری  
از فلاسفه و شخصیت‌های غرب به یهودی‌زده  
هستند سپس شواهد عینی آن را این می‌چورد  
اینجا یک مطلب اپریوری (A-priori - ما تقدم)  
و یک مطلب اپیستریوری (A-posteriori -

ما تخره یعنی یک مشاهده ما تقدم و یک مشاهده  
ما تخره وجود دارد. فرید فقط و تنها به اپریوری  
یا اپیستریوری تمسک برده بلکه ما تقدم و ما تخره  
هر دو را لازم می‌داند و از نگاه وی این را باید در  
فلسفه تاریخ دید که یهود چگونه است (۳).

نگاه فرید به جایگاه تاریخی یهود  
فرید معتقد است آنچه در تاریخ جدید ظاهر  
است اسم نفس است که به «یهود» بر می‌گردد  
حالت موجوده غرب فراموش و یهودی است و  
حالت مبیته آن، حالت است (۴). یهودی ذات و  
مسکنت آخرالزمان زده است او و نفس امرالطبی  
در جهان کنونی همواره غلبه دارد (۵). فرید  
صریح می‌کند که عقل یهود اکنون به نگره جهان  
می‌پردازد (۶). او عقل مصوخ ۲ هزار ساله یهود است  
که منشا اثر است (۷). و این حوالت تاریخی جدید  
است که به لطف مسیوق به قهر بر می‌گردد (۸).  
فرید صهیونسم را دست‌بسته یهود در پایان  
تاریخ می‌داند و فراموشی و راتیز فلسفه و وابسته  
به یهود معرفی می‌کند. او می‌گوید «عقل یهودیت  
فراموشی و امن می‌داند بنده در نگاه می‌کند که  
تاریخ به کجا می‌رود» (۹).

تبیین رابطه «یهود» و «غرب»  
غرب و شرق در نظام فکری فرید از معنا و  
مفهوم و برای برخورد فرید است. در مکتب طیف  
فرید «غرب» یک منطقه جغرافیایی نیست  
غرب جایی نیست که در آن سیاست و اپیدئولوژی  
خاصی حاکم باشد. غرب اروپا و آمریکا نیست. آن  
را مجموعه علم و عقل و تکنولوژی و سیاست و  
ادبیات جدید و متجدد نیز نمی‌توان دانست بلکه  
غرب شرط پدید آمدن علم و تکنیک جدید و  
سیاست و ادب کشورها و مردمی بوده است که  
غرب و غربی شناخته می‌شود (۱۰). در واقع

غرب یک روح سیل و منتشر در میان مردم است  
و فلسفه است که در آن تمدن و زندگی جدید  
اسکان ظهور و تحقق یافته است. دکتر رضا دلوری  
در توضیح این معنا می‌گوید «غرب یک موجود  
متعین نیست که جای معین قرار گرفته باشد و  
بتوان به آن اشاره کرد. به نظر بعضی از محققان  
غرب رویدادی است که با فلسفه آغاز شده است.  
اگر این تعبیر و بیان موجه باشد، تاریخ فلسفه ادوار  
دارد و ما اکنون در مرحله بسط تام و تمام غرب  
هستیم. غرب در این مرحله به صورت تجدید ظاهر  
شده است. تجدید چیست؟ تجدید شرایطی است که  
در آن بشر خود را الاق تصرف در موجودات یافته  
و به نظارش رسیده است که می‌تواند با فکر و رای  
خود همه امور را چنان که باید سر و سامان دهد.  
غرب یک نسبت است نسبتی که بشر در آن خود  
را مرجع علم و عقل و قدرت و مملکت خیر و نیکو  
دانسته است. بر طبق این رای علم غرب خردمندی  
قدرت نظم، نراکت هنر، قهر و خشونت غرب  
همه فرع این نسبت است و فرع را با مملول و نتیجه  
مادی و حتی منطقی اشتباه نباید کرد (۱۱).

پس یک بار که به غرب نظر می‌کنیم علم و  
ادب و هنر سیاست و تکنولوژی را می‌بینیم. اما  
اینها اگر چه با نحوه تلقی غربی پدید آمده و بسط  
یافته‌اند غرب نیستند بلکه در مهار غربند. غرب  
نحوه مهار کردن به وجود آمده (۱۲). از همین  
رو فرید می‌گوید «فریدگی را باید تصحیح کرد  
که یونان زدگی است و من همواره مطرح کرده‌ام  
در این یونان زدگی انسان نسبتی پیدا می‌کند با  
آدم و عالم و مبدع عالم و آدم انسان همواره نسبتی  
دارد و فرقی با دیگران این است که نسبتی در  
تعبیر دارد» (۱۳).

در این میان وی فریدگی را به «غربی‌تصمیم  
کرده است»

گفت «غرب زدگی مضاعفه» به «غرب زدگی  
فیر مضاعفه» ج «فریدگی» مرکب «د» «فریدگی»  
بسیطه «د» «غرب زدگی ایلیسی» و «غرب زدگی  
سالی» (۱۴).

مراد فرید از «غرب زدگی» نیست شکل‌گیری وجود  
بود و مفروضی و «غرب زدگی مضاعفه» همین  
مرحله تجدید است که در آن بشر جز نفس خود  
همه چیز را نیست می‌نگارد و در حقیقت هوای  
نفس خود را می‌داند و همه خویش قرار می‌دهد البته  
نفسلیت پیش از دور جدید نیز تخر داشته و در  
حقیقت آنچه به عنوان طاقوت مورد پرسش  
قرار می‌گرفته چیزی جز هوای نفس جلوه گر  
در صورت طاقوت نبوده است. لیکن تنها در دوره  
جدید است که نفسلیت غالب از چهره بر می‌آید  
و نفس بشر به عنوان بت اعظم یعنی بزرگترین  
بتی که در تاریخ مورد پرستش قرار گرفته است  
مادر و مناس صورت نوعی تاریخ جدید غرب قرار  
می‌گیرد. به همین جهت می‌توان گفت که تاریخ  
جدید غرب تاریخ نفسلیت مضاعفه است  
و تاریخ دوره یونانی و رومی تاریخ «نفسلیت  
غیر مضاعفه» یعنی نفسلیتی که از برای حجاب  
مورد پرستش قرار می‌گیرد (۱۵).

«غرب زدگی مضاعفه» و «نفسلیت مضاعفه»  
جدید غرب به موضوعیت فلسفی و خودبینی  
است که در آن در مآثرات غربی به سوی کتیوبه  
این مسالک فلسفی (Subjektivite) تمیر می‌شود. رجوع فلسفی  
و مقابل آن واقع‌نگاری (Realisim) و روان‌نگاری  
(Psichologism) و مقابل آن علمه انگاری  
(Mathematisim) و مذهب رای‌نگاری (Rationalisim)  
و مقابل آن «ایرلسیونالیسم» جز به موضوعیت  
نفسلی نیست (۱۶). در تلقی جدیدی که در  
تاریخ جدید غرب پیدا آمده انسان دیگر آینه عالم  
و دل انسان جام جهان بین نیست بلکه بشر حجاب  
عالم است و سوز و آرزو از تو تعریف می‌شوند. این  
حجاب سوز است و انشای زمانی که از برای این  
حجاب مشاهده می‌شوند آینه نام دارند. سوز همین  
این حجاب است و آرزو شیء محجوب و این  
حجاب میان موضوع و متعلق علم و عمل رابطه  
تضاد برقرار است و هر یک مستلزم آن دیگری  
است. از همین روی سوز و آرزو امر متضادند  
و در مفهوم هر یک مفهوم دیگری نهفته است و  
تحلیل مفهوم سوز به آرزو می‌رسد و از تحلیل  
مفهوم آرزو مفهوم سوز استخراج می‌شود و  
از همین روی قول به اصالت آرزو متضمن قبول  
نحوی سوز کتیوبه است. چرا که هر فر کتیوبه  
این امر انشائی است. شد که بالا صله مداری و مناط  
فکر و عمل قرار گرفته‌اند بلکه انشائی آنها از آن  
حیث که متعلق علم و عمل بشر قرار می‌گیرند  
اصالت می‌یابند و مناط و مدار قرار می‌گیرند. از  
همین روی می‌توان گفت که هر آرزو کتیوبه نیز  
نحوی از سوز کتیوبه مستتر است (۱۷).

با توجه به آنچه گفته شده «شرق» همان لب  
ایاب کتب آسمانی و وحی الهی است. به عبارتی  
شرق همان ربوروست است که ما روز به روز از آن  
دورتر شمام (۱۸). حوالت تاریخی دنیای امروز  
همین حوالت تاریخی غرب است و شرق در  
خفاست. نهان شدن شرق آغاز یونانیت است و  
غرب با یونان آغاز می‌شود و با شروع یونانیت تفکر  
هم وضع تاریخی پیدا می‌کند و کتب آسمانی که  
روح و باطن آن عبارت از شرق است. بر مبنای این  
تفکر یعنی تفکر متافزیک که باخات و رای تفکر  
دینی است مورد تفسیر قرار می‌گیرد (۱۹).

این نکته را هم باید گفت که حوالتی بودن تاریخ  
غرب معنای چیزی ندارد. به راحتی می‌توان  
قبول کرد که بشر آزاد و مختار است اما آزادی و  
انتخاب این توهم که هر کس هر وقت و هر جا  
چه خواهد می‌تواند انجام دهد نباید اشتباه کرده  
اصلا حوالت به اسکان‌ها و آزادی‌های ما پیوسته



تاریخ فلسفه  
حسن نوروزی

